

هامون ایران

تارنمای جامعه مدنی جنوب ایران

نگاهی به پدیده خودکشی با توجه نظریه قانون طبیعی، وظیفه گرایی و پیامدگرایی

اسماعیل حسام مقدم، 2018 · Sunday, March 18th

نگاهی به پدیده خودکشی با توجه نظریه قانون طبیعی و نظریه وظیفه گرایی کانتی و پیامد گرایی

عبدالله عابدی فر

دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق

از لحاظ فلسفی و اخلاقی بحث خودکشی را تحت سه رویکرد می‌توان مد نظر قرار داد: اینکه آیا حفظ حیات یا داشتن حیات یک حق طبیعی است یا اینکه حفظ حیات یک وظیفه است یا یک امر قراردادی است. با پذیرش هر یک از این رویکرد نسبت به خودکشی موضع خاصی مطرح می‌شود. می‌توان به رئالیسم – از نوع سنتی که همان بحث قانون طبیعی است – یا وظیفه گرایی کانتی یا فایده گرایی هیومی و بنتامی و میلی و ... قائل شویم. اگر از منظر حق طبیعی، با توجه به نگاه آکویناس، به بحث حیات و خودکشی توجه کنیم می‌توان گفت که هر موجودی گرایش طبیعی دارد. گرایش طبیعی و عقلانی انسان یک اصل بنیادین دارد؛ از خیر باید پیروی کنید و از شر باید اجتناب ورزید و همین اصل بنیادین یک سلسله خیرات پایه را تعریف می‌کند. خیرات پایه از منظر قانون طبیعی همان اصل حفظ حیات، حفظ تناسل، داشتن اجتماع، دوستی، پرستش خدا است. در واقع، از نظر قانون طبیعی، نمی‌توان از این خیرات صرف نظر کرد چون نبود هر یک از خیرات پایه، شری برای انسان در پی دارد و موجب بروز رذیلت‌های اخلاقی زیادی می‌شود. از آنجایی که نظریه قانون طبیعی رو به سوی غایت دارد – یعنی غایت انگارانه به عالم نگاه می‌کند – می‌توان گفت که غایت انسان در این نگاه سعادت است. سعادت از نظر ارسطو و آکویناس، توجه به خیر مشترک یا عموم است. بنابراین فرد انسان به عنوان جزئی از اجتماع باید خیر اجتماع را مورد توجه قرار دهد. خودکشی از نظر قانون طبیعی یا حق طبیعی رد می‌شود، چون هر چیزی طبق طبیعت، عشق به خود دارد یا متمایل به حفظ حیات است. هر چیزی که می‌خواهد این حیات را از بین ببرد، روی به سوی فساد و شر دارد. در مقابل، طبیعت و صیانت ذات سعی می‌کند خود را از فساد و تباهی حفظ کند. از این رو خودکشی خلاف طبیعت محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، طبیعت متمایل به روی آوردن به خیر – یعنی حفظ حیات – است و اجتناب از شر که همان مردن یا خودکشی محسوب می‌شود. از طرف دیگر، طبق قانون طبیعی خودکشی خلاف قانون اجتماع است. از نظر ارسطو انسان بالطبع اجتماعی و سیاسی است. با توجه به اینکه هر فردی مسئول است نه تنها بر خودش بلکه برای اجتماع مسئولیت‌هایی دارد و از این جهت، به قول آکویناس خودکشی گناهی علیه اجتماع محسوب می‌شود. از منظر وظیفه گرایانه کانتی، آتانازی یا خودکشی برای از بین بردن درد غیر مجاز است. اما قربانی کردن خود برای نجات دیگران مجاز است. کانت سه نوع تناقض برای این اصل که چنان رفتار کن که رفتارت به عنوان قانون عام شود مطرح می‌کند یکی تناقض منطقی، دیگری تناقض عملی، سوم تناقض غایت شناسانه. در مورد مثال خودکشی تناقض غایت شناسانه مطرح می‌شود. بنابر تناقض غایت شناسانه، یک جور غایت طبیعی در جهان داریم که حفظ خود است. اصل عام (چنان رفتار کن که رفتارت قانون عام شود) با این غایت جوری در تناقض در خواهد افتاد؛ یعنی یک سری غایت طبیعی در جهان وجود دارند که اصل من آنها را نقض می‌کند. بحث دیگری که کانت برای نفی خودکشی فعال مطرح می‌کند اصل انسانیت یا کرامت انسانی است. به قول کانت، مهم‌ترین ارزشی که انسان دارد انسانیت است. وقتی می‌خواهید که خودکشی

کنید، در واقع می‌خواهید به خاطر لذت انسانیت خودتان را از بین ببرید. از نظر کانت، ارزش همه چیز مشروط به انسانیت است. هیچ میزان از لذت کافی نیست که شما انسانیتان را رفع کنید. در واقع فداکردن انسانیت به لذت کاری غلطی است.

دیوید هیوم قبل از پیامدگرایی جدید، در قرن ۱۸ مقاله‌ای کوتاه با عنوان «رساله‌های دریاب خودکشی و بی‌مرگی روح» نوشت. در این رساله نظریه قانون طبیعی ارسطوی و توماسی را مورد نقد قرار داد و اظهار داشت که نمی‌توان با صرف توجه به طبیعت نتیجه بگیریم که خودکشی بد است. همان اندازه که استدلال فیلسوفان که به اصطلاح از طریق طبیعت، خودکشی را رد کردند، می‌توان بر اساس طبیعت از خودکشی دفاع کرد. از نظر هیوم، طبیعت به ما نمی‌گوید که خودکشی امری بدی است بلکه باورهاست که می‌گوید خودکشی خوب نیست. او معتقد است که خودکشی «شکی نیست که گاه با مصلحت فرد و تعهد او به نفس خودش هم سازگار است و آن هنگامی است که کهنسالی و مرض یا بداقبالی چنان بر او چیره شده باشد که زیستن به غذایی بدل شود که بارها از عدم بدتر باشد. به باور من هیچ کس از زندگی دست نمی‌کشد، اگر هنوز ارزش زیستن داشته باشد. چون هراس ذاتی بشر از مرگ چیزی نیست که انگیزه ناچیز قادر باشند بر آن غلبه کنند؛ و گرچه شاید در یک نظر وضع روزگار تندرستی کسی موجب اتخاذ چنین تصمیم و علاجه نباشد دست کم می‌توان اطمینان داشت که اگر کسی بدون دلیلی آشکار به آن متوسل شود چنان دچار ناسلامتی درمان ناپذیر و یاس و حرمانی بوده که تمام لذات جهان برایش تلخ گشته و چنان نکبتی بر او مستولی شده که گویی عظیم ترین ناملایمتی‌ها و بدبختی‌ها بر دوش او سنگینی می‌کرده است. اگر خودکشی گناه باشد تنها بزدلی می‌تواند کسی را به آن سوق دهد اگر نباشد به هنگام چنین روزهایی، هم تدبیر آدمی و هم شجاعتش او را به انجام آن ترغیب خواهند کرد. این تنها راهی است که می‌تواند برای جامعه اش سودمند باشد که به الگویی شایسته بدل شود که اگر از او سرمشق گیرند همگان مجال نیل به سعادت خواهند داشت و به وقت نکبت و بلا به دست خود از آن خلاصی خواهند یافت»

[۱] (هیوم، ۴۸۳۱، ارغنون، شماره ۶۲ و ۷۲، ص ۴۹-۵۹) از منظر پیامد گرایی مثل بنتام، هر عملی را باید بر اساس نتایج آن عمل برای فرد سنجش کمی کرد. به تعبیری لذت بخش بودن عملی برای فرد با توجه ملاک های کیفی، در قالب ملاکهای کمی سنجش می‌شود. ولی باید فرد به فرد مشخص کرد که چقدر و اندازه لذت می‌برد. بنتام خودکشی را مجاز می‌دانست چون اصل را بر کاهش درد و افزایش لذت می‌دانست. اما جان استورات میل، به عنوان کسی قائل به پیامدگرایی بود، خودکشی را با توجه نظام فکری اش قبول داشت. میل به کیفی نگری و استقلال فرد توجه ویژه‌ای داشت؛ اینکه فرد باید نهایت استقلال را داشته باشد و خودش تصمیم به خودکشی بگیرد و نیز باید طبق اصل آزادی، استقلال فرد تا جای قابل پذیرش است که ضرری به دیگران وارد نکند. از آنجایی که خودکشی اگر ضرری به فرد دیگر و اجتماع وارد نکند فرد مجاز انجام دهد.

[۱]. دیوید هیوم، رساله‌های دریاب خودکشی و بی‌مرگی روح، مجله ارغنون، شماره ۶۲ و ۷۲، ص ۴۹-۵۹

This entry was posted on Sunday, March 18th, 2018 at 12:29 pm and is filed under [شناسی فرهنگی](#), [مقاله](#) و [یادداشت](#)
 You can follow any responses to this entry through the [Comments \(RSS\)](#) feed. You can leave a response, or [trackback](#) from your own site.